



بررسی ولایت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در فلسفه، کلام و فقه

حجت الاسلام والمسلمین علی رحمانی^۱

اشاره

یکی از مسایل مشترک در سه دانش فلسفه، کلام و فقه، مسئله ولایت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است. هر یک از این دانش‌ها از منظرهای خاص به بررسی این حقیقت پرداخته‌اند. در این بحث تعیین جغرافیای مسئله، تبیین هویت آن، ابعاد و نتایج حاصله و تأثیری که فلسفه و کلام بر پویایی مسئله ولایت در فقه گذاشته است، بررسی و تحلیل شده است. استاد رحمانی در بخش آخر نیز به دیدگاه شیخ مرتضی انصاری و محقق خوئی درباره ولایت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده است.

کلیدواژگان: ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ولایت اهل بیت علیهم السلام، ولایت فقیه، ولی فقیه، انسان کامل.

۱. این گفتار توسط سخنران استناددهی شده و برای آشنایی با وی رک: نشست «دانش‌های زبانی و علم اصول» در بخش اول همین کتاب.



مقدمات بحث

مقدمه اول

انبیای الهی با دو نگرش، در کانون توجه انسان قرار دارند: یکی اینکه ایشان حاملان پیام خداوندی برای بشر هستند؛ و دوم اینکه الگو و تجلی تام انسان دینی به شمار می‌روند. در کانون اول، شخصیت حقوقی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و در کانون دوم، شخصیت حقیقی بررسی می‌شود. بشر به شناخت هردو شخصیت انبیا نیازمند است. شناخت بُعد حقوقی آنان بر شناخت پیام و شخصیت حقیقی‌شان مقدم است. به همین دلیل در آغاز نبوت‌ها از مدعیان آن معجزه مطالبه می‌شده است. گرچه شخصیت حقیقی در حوزه شناخت و معرفت مؤخر از بعد حقوقی است اما بر آن تقدم وجودی دارد. هر انسانی که به شایستگی بندگی می‌نمود، توفیق ارتباط با عوالم ماوراء را می‌یافت. او ملهم به الهاماتی غیبی می‌شده و چون قدم تکامل را در مقام عبودیت می‌پیموده، از سوی خداوند برگزیده می‌شده است. از میان برگزیدگان برخی در نهایت به سوی مردمان گسیل می‌شدند تا مبلغ رسالات پروردگار خود باشند. به این ترتیب راهبران الهی در کمال بخشیدن به دو حیات کوششی مداوم دارند: اول حیات آدمیان تا به زندگی ایشان اصالت و معنا ببخشایند؛ و دوم حیات معنوی خود که سالک مراحل برتر عبودیت باشند.

همچنان که می‌دانیم معرفت و قدرت معنوی در کالبد آنان شخصیت حقیقی‌شان را شکل می‌دهد و این زمینه، آنان را به ملکوت هستی مرتبط می‌سازد. این ارتباط توأم با خرد، آگاهی و نور الهی است و از جنس ارتباط‌های عرفانی نیست. به همین خاطر مبرای از خطاهای کشفی است. انبیا نماد حرکت انسان رو به خداوند هستند. پس از آن برگزیده می‌شوند تا برای دنیا و زیستن معنادار در آن، پیامی همسوی با آخرت را به بشریت معرفی نمایند. سیر درونی انبیا آنان را به مقام ولایت تکوینی می‌رساند. ولایت تکوینی قدرت و سلطه‌ای معنوی است که انسان را قادر می‌سازد تا در هستی تصرف نماید. آنگاه که برگزیده شده به سوی جوامع فرستاده می‌شوند («ولایت تشریحی») که همان اداره امور سیاسی و اجتماعی مردمان است شکل می‌گیرد. این هردو ولایت به یکدیگر وابسته‌اند.



حرکت انسان الهی نباید در بیرون وجود او و تنها با گرایش به ظواهر دین خودنمایی کند؛ بلکه باید توأم با حرکت و سیر درونی باشد. انسانی که معنویت را فقط در درون خود می‌جوید، به رهبانیت کشیده می‌شود و انسانی که در برون، ظواهر را معیار قرار می‌دهد، از معنویت راستین فاصله می‌گیرد. برای رسیدن به تعادلی که خداوند میان حیات دنیا و حیات آخرت برقرار نموده است، بررسی ابعاد وجود و شخصیت انبیای الهی ضروری است. مهم‌ترین بُعد از صفات انبیا (ولایت) آنان است؛ زیرا الگوی سیر تکاملی بشر را به او نشان می‌دهد.

مقدمهٔ دوم. ولایت؛ بحثی میان‌رشته‌ای

اندیشمندان اسلامی به فراخور بضاعت خویش به تبیین و تحلیل این مسئله پرداخته‌اند. در میان آنان فیلسوفان، متکلمان و فقیهان شیعه به اجمال و یا تفصیل مقام ولایت را بررسی نموده‌اند. هریک از اندیشمندان فوق، به حسب موضوع و غرضی که دنبال می‌نمایند و وظیفه‌ای که برعهده آنان است بر پایهٔ زبان دانش خود تقسیمات متفاوتی را بر این بحث افزوده و به بسط مسایل آن پرداخته‌اند. در این تحلیل سعی شده است تا به تناسب هر مسئله، هویت آن مورد توجه قرار گیرد. این هویت‌یابی با بررسی پیشینهٔ مسئلهٔ ولایت در حوزهٔ فلسفه و کلام همراه خواهد بود.

مقدمهٔ سوم. واژه‌شناسی

«ولایة» مصدر ثلاثی مجرد از باب فَعِلَ یَفْعِلُ از مادهٔ «ولی یلی» است. لغت «ولی» دارای معانی و کاربردهای متعددی است. استعمال آن به معنای «دنا منه و قرب» [یعنی نزدیک شد] کم است.^۱ معنای دیگر «تبعیت بدون فاصله»^۲ است. برای برخی از مشتقات این کلمه مانند: «الولی» معانی متفاوتی ذکر شده است. زبیدی در این باره می‌نویسد: «الولی لها معان كثيرة فمنها المحب و هو ضد العدو و منها الصديق و منها النصير»^۳

۱. مقرئ فیومی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ص ۲۷۲. المنجد فی اللغة والأعلام، ص ۹۱۸.

۲. همان، ص ۹۱۸.

۳. حسینی واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من شرح القاموس، ج ۱۰، ص ۳۹۸-۳۹۹.



ولایت به فتح و کسر ((واو)) قرائت شده است. برخی از لغویان در صورتی که این لفظ به فتح قرائت شود، آن را به معنای «محبت» دانسته و اگر به کسر قرائت شود آن را به «إمارة» معنا نموده‌اند. طریحی هویت کاربردی این اصطلاح را چنین توضیح می‌دهد: الزَّكَاةُ لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ «فُسِّرَتْ بِالذِّينِ يَتَوَلَوْنَ الْأَئِمَّةَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِيهِ»: بنی‌الاسلام علی خمس «منها الولاية». «بالفتح: محبة أهل البيت وأتباعهم في الدين وامتثال أوامرهم ونواهيهم والتأسي بهم في الاعمال والاخلاق وأما معرفة حقهم واعتقاد الامامة فيهم فذلك من أصول الدين لا من الفروع العملية.»^۱

به این ترتیب هرگاه از ولایت به معنای محبت سخن به میان آید، بحث از فروع دین به معنای عام است و هرگاه از ولایت به معنای معرفت حق امام و اعتقاد به امامت و امارت مطرح شود، بحث از اصول دین است.

این واژه در اصطلاح معانی و کاربردهای مختلفی یافته است؛ مانند: ولایت به معنای تکوینی، تشریحی، وجوب اطاعت اوامر دینی، وجوب اطاعت اوامر شخصی، مرجعیت دینی و نیز به معنای نصرت و محبت که از سوی برخی از متکلمان بیان شده است.

پیشینه بحث ولایت در سه حوزه فلسفه اسلامی، کلام اسلامی و فقه

قسمت اول. پیشینه بحث ولایت در حوزه فلسفه اسلامی

فیلسوفان در مسئله ولایت انسان دو مبحث: «ولایت تکوینی» و «ولایت تشریحی» را مطرح کرده‌اند. این مباحث به صورت عمده در باب «النبوات» و یا «المعجزات والكرامات» تبیین شده است. برخی از فیلسوفان نیز در ابواب دیگری غیر از موارد بالا و با تشبث به توضیح مسئله پرداخته‌اند.

ولایت در فلسفه مشاء

این سینا در نمط نهم کتاب «الإشارات والتنبيهات» هر دو بحث ولایت تکوینی و تشریحی

۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۵۶، المعید محمود عادل.



را تبیین کرده است. وی در آغاز به برخی از مراتب عارفان می‌پردازد. شارح محقق «اشارات» تجلی این مقام را در والاترین حالات، به ظهور معجزات و کرامات صادره از انبیاء علیهم السلام و اولیا ممثل ساخته است. نمونه بارز ولایت در تصرف و ولایت تکوینی، ظهور معجزات است اما برای رسیدن به این مقام باید سیری معنوی سپری گردد تا به چنین علم و قدرتی دست یابد. ابن سینا در ابتدای این نمط می‌نویسد:

«إن للعارفين مقامات و درجات یخصون بها و هم فی حیاتهم الدنیا دون غیرهم فکأنهم و هم فی جلابیب من ابدانهم قد نضوها و تجردوا عنها إلی عالم القدس و لهم امور خفیه فیهم و امور ظاهرة عنهم یستنکرها من ینکرها و یستکبرها من یعرفها»^۱
خواجه نصیر طوسی در شرح این عبارات می‌گوید:

«المراد من قوله: فکأنهم و هم فی جلابیب... إلی عالم القدس: إن نفوسهم الکاملة و إن کانت فی ظاهر الحال ملتحفة بجلابیب الابدان لکنها کان قد خلعت تلک الجلابیب و تجردت عن جمیع الشوائب المادیة و خلصت الی عالم القدس متصلة بتلک الذوات الکاملة البریئة عن النقصان و الشر و لهم امور خفیه فیهم هی مشاهداتهم اما یعجز عن ادراکه الاوهام و تکل عن بیانه الالسنة و ابتهاجاتهم بما لاعین رأی و لأذن سمعت... و امور ظاهرة عنهم هی آثار کمال و إکمال یظهر من أقوالهم و أفعالهم و آیات تختص بهم الی من جملتها ما یعرف بالمعجزات و الکرامات.»^۲

بنابراین نفس کامل عارف گرچه پیچیده در بدن‌های دنیوی است. با مردم و در میان آنان زندگی می‌کند؛ اما با خلع بدن و تجرد از نقایص عالم ماده، برای عالم قدس خالص گردیده و متصل به ذوات کاملی می‌شود که مبرای از نقصان و شر است. او اموری خفی و نهانی دارد که مشاهدات و لذات معنوی غیرقابل وصفی را برایش به دنبال دارد. با اتصال به ذوات عالم قدس

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، الاشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۳۶۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۴.



از سویی به رؤیت و ادراک حقائق-درک‌ناپذیر به‌توسط اوهام- می‌رسد و از سوی دیگر ابتهاج و شادمانی توصیف‌ناپذیری را تجربه می‌کند. اموری که از وی ظاهر می‌شود، آثار کمال و اکمال است که در گفتار و رفتارش متجلی می‌گردد و نشانه‌هایی است که مختص به وی است که به معجزه و کرامت شناخته می‌شود.

وی به «ولایت تشریحی» نیز توجه خاص کرده است و می‌نویسد:

«اما لم یکن الانسان بحیث یستقل وحده بامر نفسه لایمشاركة آخر من بنی جنسه و بمعاوضة و معارضة تجربان بینهما یفرغ کل واحد منهما لصاحبه عن مهم لو تولاه بنفسه لآزدهم علی الواحد کثیر و کان مما یتعسر ان امکن و جب ان یکون بین الناس معاملة و عدل یخفظه شرع ینقضه شارع متمیز باستحقاق الطاعة لاختصاصه بآیات تدل علی انها من عند ربه و جب ان یکون للمحسن والمسئی جزاء من عند القدر الخیر فوجب معرفة المجازی والشارع و مع المعرفة سبب حافظ للمعرفة ففرضت علیهم العبادة المذکرة للمعبود و کرت علیهم لیستحفظ التذکیر بالتکریر حتی استمرت الدعوة الی العدل المقیم لحياه النوع ثم زید لمستعملیها بعد النفع العظیم فی الدنیا الاجر الجزیل فی الاخری...»^۱

خواجه در این عبارات که براساس دیدگاه حکما در پی اثبات شریعت و نبوت برآمده، به چهار قاعده اشاره می‌نماید. این چهار قاعده به اختصار عبارت‌اند از:

۱. انسان مدنیّ بالطبع است. او در زندگی نیازهای متفاوتی دارد؛ مانند مسکن، لباس، سلاح و... از آنجاکه او نمی‌تواند به‌صورت فردی، تمام نیازهای خود را برطرف سازد و یا به‌دشواری زیاد این امر حاصل می‌شود، نیازمند تعاون از سوی دیگران است. بنابراین فقط در پرتو اجتماع، انسان می‌تواند به مصالح زندگی خویش دست یابد و این معنای مدنیّ بالطبع بودن انسان است.

۲. در جامعه انسانی تعاون و همیاری شکل نمی‌گیرد مگر آنکه میان افراد اجتماع، ارتباطی توأم با عدل حکم‌فرما باشد؛ زیرا هر فردی به‌دنبال چیزی است که خواستار آن است و در مقابل



هرمانعی که از رسیدن وی به خواسته‌اش جلوگیری کند غضبناک می‌گردد؛ و این‌گونه ستم بر دیگران در جامعه محقق می‌شود. سپس هرج و مرج به وجود آمده و امور اجتماع مختل می‌گردد. معامله و عدالت شامل جزئیات نمی‌شوند. بنابراین باید قانونی کلی وجود داشته باشد تا شامل امور غیرمحصوره نیز بشود. این قانون همان شریعت است.

۳. شریعت نیازمند شارع و قانون‌گذار است. اگر مردمان در وضع قانون با یکدیگر منازعه نمایند، دوباره هرج و مرج رخ می‌دهد. پس بایسته است که قانون‌گذار و شارع از دیگران متمایز شود به این نحو که او مستحق اطاعت قرار گیرد تا بقیهٔ مردمان از وی تبعیت نمایند. استحقاق اطاعت به وسیلهٔ معجزه - که نشانگر الهی بودن شریعت است - بدست می‌آید. به این ترتیب وجود نبی‌ای که دارای معجزه باشد، ضروری است.

۴. عوام مردم و ضعفای آنان با استیلای شوق در تحصیل خواسته‌های خویش عدالت را نقض می‌نمایند و به این نحو با شریعت مخالفت می‌ورزند. حال اگر برای مطیع و عاصی ثواب و عقاب اخروی وجود داشته باشد، رجاء به ثواب و خوف از عقاب، آنان را به اطاعت و ترک معصیت می‌کشاند. بدون این نظام مجازاتی، شریعت راه به‌جایی نخواهد برد. پس لازم است که برای نیکوکاران و بدکرداران جزایی از سوی معبود قادر وجود داشته باشد که او بر مجازات ایشان خبیر و آگاه است. (خواجه در ادامه به فلسفهٔ عبادات در تحکیم باور عامیانه می‌پردازد و به این صورت چهار قاعده را به پایان می‌رساند.)

ابن‌سینا با توجه به مقامات و مراتب باطنی انسان در «الهیات شفا» آورده است: «و من فاز مع ذلك بالخواص النبویة کاد یصیر ربا انسانیا و کاد الله ان تحل عبادته بعد الله تعالی و هو سلطان العالم الارضی و خلیفة الله فیہ.»^۱

به این ترتیب می‌توان سیر باطنی انسان را که زمینه‌ساز ولایت تکوینی است مشاهده نمود؛

۱. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الشفا الیهیات، ص ۴۵۵. در این عبارت بوعلی می‌گوید: «کاد الله أن تحل عبادته بعد الله تعالی» چنانکه روشن است شیخ عبادت نبی را تجویز نکرده است؛ بلکه وی درصدد بیان مقام رفیع اوست. به همین دلیل از لفظ «کاد» بهره برده است.



چنانکه وجود ولایت تشریحی برای ولی الهی نیز مبرهن گردیده است.

ولایت در فلسفه اشراق

شیخ اشراق در کتاب‌های مختلف خود به بحث از مقام نبوت و ولایت پرداخته است. او در «حکمة الإشراف» و در سرآغاز کتاب، به کوتاهی در باب ولایت تکوینی و تشریحی سخن رانده است؛ اما در رساله «یزدان شناخت» باب سوم، بیان بلندتری را به قلم آورده است. او در ابتدای «حکمة الإشراف» می‌نویسد:

«العالم ما خلا قط عن الحكمة وعن شخص قائم بها، عنده الحجج والبيئات وهو خليفة الله في أرضه وهكذا يكون ما دامت السماوات والأرض... فإن اتفق في الوقت متوغل في التأله والبحث فله الرئاسة وهو خليفة الله... ولا يخلو الأرض عن متوغل في التأله أبدا... و لست اعنى بهذه الرئاسة التغلب بل قد يكون الإمام المتأله مستولياً ظاهراً مكشوفاً و قد يكون خفياً وهو الذى سماه الكافة «القطب» فله الرئاسة وإن كان فى غاية الخمول وإذا كانت السياسة بيده كان الزمان نورياً»^۱

در این عبارت سه نکته مطرح گردیده است:

الف. عالم هستی از علم کامل (الحکمه) و شخصی که عهده‌دار آن باشد، خالی نیست. این فرد خلیفه خداوند بر زمین و دارای حجت و بینه است.

ب. خلیفه خداوند که غور در مباحث الهیات نموده و امام الهی گردیده، صاحب ولایت است؛ خواه آشکارا یا در نهان باشد. به همین دلیل است که از او تعبیر به قطب می‌شود.

ج. اگر خلیفه الهی ظاهر باشد و حکومت را بدست گیرد، زمان نورانی می‌شود.

سهروردی درباره حقیقت معنای ولایت تکوینی با توضیحات مفصلی در رساله «یزدان شناخت» و در ابتدای باب نبوت چنین می‌گوید:

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، «حکمة الإشراف»، ج ۲، ص ۱۱-۱۲، تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، چاپ ۱۳۷۲، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.



«فاضل‌ترین و کامل‌ترین انسان آن است که نفس او عاقل به فعل گردد. یعنی صورت معقولات در وی به برهان یقینی حاصل شود، آنگاه او را عقل مستفاد خوانند و هیئت صالح و اخلاق جمیل در وی پدید آید به تکرار افاعیل و تعوّد بعبادات پسندیده تا آنگاه که یکی شود با عقول مفارق و فاضل‌ترین و کامل‌ترین آنها آن است که بمرتبه نبوت رسد و خاصیت‌ها در نفس او پدید آید که نفوس دیگر را نبود و چنانکه سخن خدای بگوش بشنود و فرشتگان را بچشم ببیند و وجود چنین شخصی در عالم جایز است و در بقاء نوع انسانی واجب است.»^۱

وی در قسمتی دیگر می‌نگارد: «چون نفس انسانی را صورتی پدید آید، باشد که از آن صورت اثری طبیعی در بدن پیدا شود از حرارتی یا از حرکت بعضی اعضا، مثلاً چنانکه صورتی که غضب از آن بجنبد در تن حرارتی و تغییر لونی پیدا آید... و این همه آثار طبیعی است که از جوهر نفس است و گرچه نفس به ذات مفارق است، در بدن پدید می‌آید. پس ممکن است که چون نفس آدمی در شرف به‌غایت کمال برسد و بدین حد شود، در قوت نبوت که ما گفتیم، از وی در عالم عنصر تأثیر پدید آید و از دعاوی وی در عالم کون و فساد اثرها پیدا گردد و اگر هلاک قومی خواهد صاعقه و اسباب آن پدید آید و نیز در حیوانات و نباتات و جمادات به تأثیر نفس او افعالی پدید آید که مثل آن از معهود بشریت بیرون بود... چون نفوس قدسی نبوی بدرجه کمال و قدرت و قوت و شرف تا به این حد رسد که ما یاد کردیم، آنگاه مناسب شود در جوهریت و مجاورت با آن نفوس و شدت اتصال به عالم ملکوت، به بعضی اثرها به ایشان مانده گردد تا آن قوت انفعالی خود در ارضیات حاصل باشد، به تأثیر ایشان صورت از هیولی برود، صورت دیگری حاصل آید و این آثار طبیعی که گفتیم در این عالم ظاهر گردد و این اصلی است و قانونی مر دانستن معجزات انبیاء و کرامات اولیاء را.»^۲

۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، رساله «یزدان شناخت»، ج ۳، ص ۴۴۵-۴۴۶، باب سوم، فصل اول،

۲. همان، ج ۳، ص ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹.



ولایت در حکمت متعالیه

پس از ابن سینا و شیخ اشراق، صدرالدین شیرازی در کتاب‌های متعدد از این مسئله یاد کرده و آن را بررسی نموده است. وی چهار سفر برای انسان تصویر کرده است: «من الخلق الی الحق»، «بالحق فی الحق»، «من الحق الی الخلق بالحق»، «بالحق فی الخلق».

براساس دیدگاه برخی از محشیان، ملاصدرا در «الحکمة المتعالیه» مرتبه نبوت و رسالت را از میان اسفار چهارگانه به سفر چهارم یعنی «بالحق فی الخلق» اختصاص داده است.^۱ برخی دیگر این مقام را به سفر سوم یعنی «من الحق الی الخلق بالحق» ناظر می‌دانند.^۲ در اینکه مقام «ولایت» مربوط به کدام مرحله از سفرهای چهارگانه است نیز در عبارات محشیان اختلافی قابل مشاهده است. آقا محمدرضا اصفهانی^۳ آغاز آن را در طی مقامات هفتگانه^۴ در سفر اول می‌داند و منتهای آن را نیز در به پایان رساندن سفر دوم^۵ معرفی می‌نماید؛ اما ملاعبدالرزاق کاشی^۶ نهایت ولایت را در پایان سفر سوم^۷ دانسته است.

آنچه از عبارات آخوند ملاصدرا^۸ استفاده می‌شود، آن است که مرتبه «نبوت و رسالت» غیر از مرتبه «ولایت» است؛ یعنی نبوت و رسالت یک حقیقت و ولایت، حقیقتی دیگر است. به این نحو که هرنبی‌ای دارای ولایت است؛ اما هر ولی‌ای دارای نبوت نیست. این سخن از تفاوت حاصله در سفرهای چهارگانه برای هر مرتبه نسبت به مرتبه دیگر به سهولت قابل استفاده است. در «المبدء والمعاد» آمده است: از آنجاکه در وجود انسانی ادراک سه‌گانه تعقل، تخیل و حس وجود دارد، او گردآمده از سه عالم عقل، مثال و ماده است. هر ادراک، قسمی از وجود

۱. ملاصدرا، الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۳-۱۴.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۴.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۸.



است. پس شدت تعقل و کمال یافتن آن، موجب می‌شود تا انسان به مصاحبت عالم قدس پرداخته، باهم جواری مقربین به شیوه آنان درآید. قدرت تخیل در انسان او را به مشاهده اشباح و صور مثالی و اشخاص غیبی می‌رساند. به این طریق انسان از اخبار جزئی، حوادث گذشته و آینده اطلاع حاصل می‌کند. قوتی که در ادراک حسی او پدید می‌آید برابر با قوت تحریک او است. این امر باعث خضوع نیروها و طبیعت‌های اجرام در مقابل او می‌شود:

«فالدرجة الكاملة من الإنسان بحسب نشأته الجامعة لجميع العوالم، هي التي يكون الإنسان بها قوى القوى الثلاث، ليستحق بها خلافة الله ورياسة الناس. فعلم مما ذكرنا، ان أصول المعجزات والكرامات كمالات و خاصيات ثلاث لقوى ثلاث.»^۱

پس از این بیان صدر المتألهین به بیان تأثیر قوای سه‌گانه می‌پردازد و شرحی بر کمال قوه نظری، خیالی و حسی می‌زند و می‌نگارد: «فكلما إزدادت النفس تجردا و تشبها بالمبادئ القصوى، إزدادت قوة و تأثیراً فی ما دونها و إذا صار مجرد التصور و التوهم سبباً لحدوث هذه التغيرات فی الهیولی البدن و ليس ذلك لكون النفس منطبعة فيه بل لعلاقة طبيعة شوقية و تعلق حبی جبلی لها الیه فكان ینبغی ان یؤثر فی البدن الغیر و فی هیولی العالم مثل هذا التأثير لأجل مزید قوة شوقية و اهتزاز علوی للنفس و محبة إلهية لها و شفقة علی خلق الله - شفقة الوالد لولده و الأم لولدها - فیؤثر نفسه فی إصلاحها و إهلاك ما یضرها و یفسدها.»^۲

صدرالدین شیرازی در بیان ولایت تشریحی در «المبدء و المعاد» براساس مدنیت بالطبع انسان طی طریق کرده است؛ همچنان که اسلاف او یعنی شیخ‌الرئیس بر این رویه مشی نموده است.

قسمت دوم. پیشینه بحث ولایت در حوزه کلام اسلامی

متکلمان نیز همچون اقران خود در فلسفه به بحث از ولایت پرداخته‌اند. آنان در پنج معنا از

۱. شیرازی، صدرالدین، المبدء و المعاد، ص ۶۱۴.

۲. همان، ص ۶۱۷.



این اصطلاح بحث نموده‌اند که عبارت‌اند از: ولایت به معنای محبت؛ نصرت؛ خلافت و ریاست اجتماعی و سیاسی؛ مرجعیت دینی؛ و ولایت به معنای تکوینی و تصرف در هستی. در زیر به توضیح هر یک خواهیم پرداخت.

معانی ولایت

۱. ولایت به معنای محبت در کلام متکلمان

یکی از معانی ولایت (به فتح واو) «محبت» است. به این صورت که دوستدار خداوند ولی او است؛ مانند آیه شریفه: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»^۱ البته با این توضیح که عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» تفسیر «أولياء» باشد.^۲ آیات و روایات دیگری نیز وجود دارد که متکلمان اهل سنت عمدتاً آنها را بر ولایت به معنای دوستی تفسیر نموده‌اند؛ اما این تفسیر با مباحث متفاوتی از سوی شیعیان مواجه شده است.

۲. ولایت به معنای نصرت

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»^۳ علامه طباطبائی^۴ این آیه را به معنای آیه شریفه «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۵ دانسته است. بسیاری از مفسرین آیه شریفه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۶ را نیز به ولاء نصرت و یاری معنا

۱. یونس: ۶۲-۶۳.

۲. موسوی اصفهانی، محمدتقی، مکال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم^ع، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. محمد: ۱۱.

۴. روم: ۴۷.

۵. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳.

۶. توبه: ۷۱.



نموده‌اند. چنانکه صاحب «مجمع البیان» می‌نویسد: «ای بعضهم انصار بعض یلزم کل واحد منهم نصرة صاحبه و مولاته حتی ان المرأة تهیء اسباب السفر لزوجها إذا خرج و تحفظ غیبة زوجها و هم ید واحدة علی من سواهم»^۱. کراچکی در «دلیل النص بخبر الغدير»^۲ و ابن میثم بحرانی در «النجاة فی القيامة»^۳ و شهید نورالله تستری در «الصوارم المهرقة»^۴ و دیگرانی نیز همین معنا را بر آیه بالا حمل نموده و سپس نسبت آن را با آیات مربوط به ولایت با معنای امامت مورد بررسی قرار داده‌اند.

۳. ولایت به معنای خلافت و ریاست اجتماعی و سیاسی

عمده‌ترین مبحثی که متکلمان شیعه به آن پرداخته و به تفصیل درباره‌اش سخن گفته‌اند، همین معنا از اصطلاح ولایت است. شیعیان با توجه به بیانات رسول ختمی به اثبات امامت امام امیرالمؤمنین و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام پرداخته‌اند. در تاریخ کلام شیعه اولین فردی که اقدام به دفاع از حریم ولایت با معنای امامت و خلافت نمود، شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. پس از ایشان مدافع ولایت، حضرت زهرا علیها السلام است. سپس اصحاب آن حضرت در این راه گام نهاده‌اند. پس از گروه اول شیعه، امامان در هر دوره یکی پس از دیگری، از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت خویش که به نصب عام و خاص و به‌توسط شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته است، دفاع نموده و به احادیث نبوی استناد کرده‌اند. در زمان هر کدام از ائمه علیهم السلام اصحاب آنان نیز به تبعیت و سفارش امامان بر همین رویه سیر نموده‌اند. این امر تا به امروز یک وظیفه الهی بر عهده شیعیان بوده است. تمامی اندیشمندان شیعه در این باب به سخن پرداخته‌اند؛

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۷۶.

۲. کراچکی، محمدبن علی، دلیل النص بخبر الغدير علی امامة علی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۳.

۳. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامة، ص ۹۶.

۴. تستری، قاضی نورالله، الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵.



به نحوی که بررسی نوشتار آنان به تألیف رساله‌های متعدد نیازمند است.

۴. ولایت به معنای مرجعیت دینی

این معنا از ولایت، موردپذیرش تمام اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است. اولین فردی که از این موقعیت برخوردار بوده، شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. بعد از ایشان ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام از این مقام بهره‌مند بوده‌اند. اهل سنت اگرچه ولایت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به معنی خلافت را پذیرا نشده‌اند اما در این مقام اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام جایی برای انکار آنان باقی نمانده است. اعتراف‌هایی که از برخی اندیشمندان نامی اهل سنت در این باره وجود دارد شاهد مطلوب بر این ادعا است. در این باب همین مقدار از بحث کافی است که بسیاری از اندیشمندان نامی اهل سنت بدون واسطه و یا با یک واسطه از محضر ائمه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام استفاده نموده‌اند و بر مقام علمی آنان اقرار کرده‌اند.

این معنا از آن جهت قابل انکار نیست که در مان قرآن کریم آیاتی^۱ وجود دارد که به نقل روایات نبوی صحیح از طریق شیعه و اهل سنت بر اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تأویل شده است و حتی روایات مستقلی وجود دارد که در خصوص امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و یا به طور عام برای تمام اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام وارد گردیده است؛ مانند حدیث «تقلین» که به صورت متواتر نقل گردیده است. این روایت یکی از بزرگ‌ترین سندهای حقایق علمی آل الله عَلَيْهِمُ السَّلَام است. شیعیان و اهل سنت این حدیث را به تواتر نقل کرده‌اند.

۵. ولایت به معنای تکوینی و تصرف در هستی

این ولایت در برخی از تعبیرات با عنوان ولایت تکوینی و در برخی دیگر تحت عنوان ولایت در تصرف آمده است.^۲ ولایت در تصرف می‌تواند عام و یا خاص باشد. اگر این تصرف خاص

۱. رجوع شود به کتب تفسیری اهل سنت در باره آیه شریفه «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». شیعیان نیز به فراوانی بر این آیه شریفه توجه نموده‌اند. محقق بحرانی در «غایة المرام»، ج ۳، ص ۲۶، باب الخامس والثلاثون» می‌نویسد: «فی أن أهل البیت هم أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون من طریق الخاصة و فیہ أحد و عشرون حدیثاً».

۲. برخی از فقها و متکلمان متأخر و معاصر در کتاب‌های کلامی یا فقهی خود این بحث را با عنوان «ولایت تکوینی» ذکر



بوده و به معنای تصرف در امور سیاسی و اجتماعی باشد، مرادف با خلافت و امامت خواهد بود. چنانکه محقق بهبهانی در «مصباح الهدایة فی إثبات الولاية»^۱ از این تعبیر استفاده نموده است. در نتیجه به معنای سوم بازگشت خواهیم کرد و اگر معنای عام آن که مرادف با ولایت تکوینی است اراده شده باشد، بحث حاضر را شامل خواهد شد.

در بسیاری از روایات، این معنا تحت عنوان «الحجة» ذکر گردیده است. در برخی از این روایات آمده که «لو حَلَّتْ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»^۲ این روایات حضور معصوم و حجت الهی را در عالم هستی تأثیرگذار می‌داند. به این معنا که تبهکاری انسان عصیان‌گر توسط دیگر مخلوقات، همچون زمین، درک شده و هستی در قبال این گناهان از خود واکنش نشان می‌دهد. از زمره این واکنش‌ها آن است که زمین می‌رود تا همه چیز را در خود فروبرد اما حضور انسان کامل مانع از برخی عکس‌العمل‌ها در قبال انسان گناه‌کار می‌شود مگر آن سان که خداوند مصلحت بداند.

قسمت سوم. پیشینه بحث ولایت در حوزه فقه شیعه

فقیهان نیز همانند دیگر اندیشمندان شیعه به تبیین مسئله ولایت پرداخته‌اند. در کتب متقدمان اصطلاح ولایت تکوینی بکار گرفته نشده است. آنان به جای این واژه از اصطلاح «الحجة» بهره برده‌اند. این واژه می‌تواند معنایی جامع را نیز افاده نماید. در مقابل، متأخران در تمامی شاخه‌های ولایت وارد بحث شده‌اند.

ولایت تشریحی در کتب قدما به صورت پراکنده ذکر گردیده و این پراکندگی حاصل بحث از آثار و برخی از لوازم ولایت در کتاب‌های متعدد بوده است. به عبارتی، در میان کتب فقهی قدما

نموده‌اند. استاد شهید مرتضی مطهری در برخی از بیانات خود از این قسم با عنوان «ولایت تصرف» بهره برده و مراد خویش را از تصرف، ولایت بر هستی به اذن الهی خوانده و عنوان معادل این تعبیر را ولایت تکوینی دانسته است.

۱. بهبهانی، سید علی، مصباح الهدایة فی إثبات الولاية، ص ۲۱۱.

۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷.



«مبحث مستقلی» در باب «ولایت» تدوین نشده؛ بلکه به تناسب بحث‌های متفاوت به بعضی از مسائلی ناظر به این موضوع توجه گردیده است. پراکندگی این مباحث در میان کتاب‌های متأخران و معاصران نیز وجود دارد. تنها برخی مبحث مستقلی را تحت عنوان «ولایت» منعقد نموده‌اند. در تدوین این بحث، تبیین مسئله ولایت امامان علیهم‌السلام کانون توجه نیست. چراکه چنین بحثی به میزان مطلوب در کتاب‌های کلامی مورد کاوش قرار گرفته است و گویا نیاز به مطرح ساختن آن به صورت یک بخش مستقل در فقه احساس نشده است.

پس از آنکه مسائلی ناظر به ولایت فقیه قدم به عرصه تدوین ابواب فقهی نهاد و در دوره‌های معاصر بخش مستقلی را در فقه شیعه از آن خود نمود، به عنوان مقدمه، بحث از ولایت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام نیز جامعه فقهی بر تن کرد.

می‌توان مسائلی را که به صورت پراکنده و ناظر به ولایت معصوم علیه‌السلام مطرح گردیده است از همان آغازین کتاب‌های فقه تا کتاب‌های پایانی مشاهده کرد. در این راستا از باب نمونه می‌توان به موارد ذیل رجوع نمود: «کتاب الصلاة بحث إقامة نماز جماعت توسط امام الأصل، بحث صلاة الجمعة، الصلاة على الميت عند حضور الإمام علیه‌السلام، کتاب الخمس، کتاب الزکاة، کتاب الجهاد در بحث جهاد ابتدائی، کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر، کتاب القضاء» و... اولین فردی که با اهتمام ویژه بحث ولایت، حدود و اختیارات فقیهان را در کتاب خویش گردآورد، محقق کرکی است.^۱ گرچه پیش از ایشان نیز در منابع فقهی به پاره‌ای از این مسائلی اشاره شده است؛ اما تحلیل کافی درباره آن صورت نگرفته بود. پس از وی بسیاری از فقیهان چون او عمل نمودند. یکی از نامی‌ترین فقیهانی که در عرصه توسعه و تدقیق این مسئله بسیار کوشید و سایه علمی او تاکنون بر فقه و فقیهان افکنده شده، شیخ انصاری رحمته‌الله است. وی در کتاب «المکاسب» ذیل مبحث «کتاب البیع، بحث ولایت فقیه»، به عنوان مقدمه به مباحث مربوط به ولایت معصوم علیه‌السلام پرداخته است. فقیهان پس از او نیز در همین قسمت، مسائلی وابسته به ولایت معصوم علیه‌السلام را مطرح نموده‌اند.

۱. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح الفوائد، ج ۱، ص ۲۴.



استفاده از پیشینه کلامی و فلسفی در حوزه فقه

فقیهان مترصد بررسی دانشی کاملاً دینی هستند و بنای این دانش بر ارکان دین استوار است. از زمره این ارکان اصول عقیدتی است. این اصول و موضوعات اگرچه در ضمن مباحث کلامی بررسی می‌شوند و حوزه جدایی از فقه را فراهم می‌سازند اما نمی‌توان تأثیر آن بر حوزه فقه را نادیده گرفت. از سوی دیگر با توجه به اینکه برخی از فقیهان نامی شیعه از متکلمان نظریه پرداز یا از فیلسوفان نقاد بوده، در کلام یا فلسفه از نام‌آوران آن عرصه به شمار می‌روند، طبیعی است که نگرش کلامی یا فلسفی بر حوزه‌های دیگر علمی ایشان سایه افکنده، به تبع آنان، دیگران نیز رویه مشابهی را در پیش بگیرند. مبحث ولایت از جمله این مباحث است. فقیهان متأخر افزون بر استفاده از پیشینه کلامی، برای توضیح بیشتر برخی از مسایل با اصطلاحات و زبان فلسفه نیز سخن رانده‌اند.

لزوم تعیین هویت‌های مسئله ولایت

چنان‌که در واژه‌شناسی و بررسی مسئله ولایت بیان گردید، از این اصطلاح در دانش‌های متفاوتی استفاده شده و آن را به مسئله‌ای مشترک میان چند دانش تبدیل کرده است. توجه دانش‌های گوناگون با هویت‌های متمایز به این مسئله، ما را بر آن می‌دارد تا در این مرحله از ملاک تمایز میان دانش‌ها و مسایل آنها بحثی را ارایه نماییم تا هویت این مسئله به روشنی مشخص گردد.

ملاک تمایز دانش‌ها از یکدیگر

در باب تمایز دانش‌ها از یکدیگر صاحب‌نظران ایده‌های مختلفی را مطرح ساخته‌اند. یکی از نظریه‌های رایج در تمایز علوم تمایز به موضوع است. برخی از فقها تمایز در روش را بر تمایز موضوعی افزوده‌اند. عده‌ای نیز تمایز علوم را به تفاوت در اغراض دانسته‌اند. البته بعضی از معاصران ورود به این مبحث را در تفاوت هندسه معرفتی یک دانش از دانش دیگر موجه



می‌دانند. حال اگر رویه مشهور یعنی تمایز در موضوع مورد اهتمام قرار گیرد، می‌توان چنین فرقی میان سه دانش فقه، کلام و فلسفه گذاشت که: موضوع علم فقه «فعل المکلف»، موضوع دانش کلام «ذات الله و صفاته و افعاله» و موضوع فلسفه نیز «موجود» است.

تفاوت مسائلی یک علم از علم دیگر نیز می‌تواند در نسبتی باشد که موضوع مسائلی آن علم با موضوع خود علم برقرار می‌نمایند. کسانی که به این شاخص توجه نموده‌اند، چنین بیان می‌کنند که: «موضوع علم، جامع (بنابر تعبیر صحیح‌تر مجموع) موضوعات مسائلی آن علم است و در هر علمی از عرض ذاتی آن موضوع بحث می‌شود. بنابراین آنچه بر این موضوعات حمل می‌شود، باید از اعراض ذاتی موضوع باشد».

اگر این دیدگاه بر دانش فقه تطبیق داده شود و با مسامحه راجع به موضوع علم فقه که تحت عنوان «فعل المکلف» بیان شده است، عمل گردد، باید چنین نتیجه گرفت که: پیامبر و ائمه علیهم‌السلام از زمره مکلفان به احکام شریعت‌اند. وقتی گفته می‌شود: «لَنْبِيْ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۱ و یا «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۲ در حقیقت پاسخ این پرسش بیان شده است که چه کسی حق ولایت دارد یا به عبارت دیگر برای چه کسی ولایت جعل شده تا بتواند حکومت تشکیل دهد.

تشکیل حکومت برای مقابله با هرج و مرج و حاکمیت معصوم علیه‌السلام به سبب دو مسئله فقهی است:

- الف. جعل ولایت به عنوان حکم وضعی؛
 - ب. جعل وجوب تشکیل حکومت به عنوان حکم تکلیفی برای فردی که دارای ولایت است.
- اگر ولایت در حوزه تشریح به نوعی از استیلا تعریف گردد که خداوند برای پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام مقرر نموده، این استیلا، عرضی برای فعل آنان به شمار می‌رود. یعنی در آغاز

۱. احزاب: ۶.

۲. مانده: ۵۵.



تجویز می‌شود که آنان در تدبیر امور جامعه اسلامی می‌توانند رفتاری توأم با استیلا داشته باشند و ولایت تشریحی جز پیدایش یک استیلا و سلطه اعتباری چیز دیگری نیست. سپس زمینه جعل و جوب برای اقدام به تشکیل حکومت فراهم می‌شود. به این ترتیب ولایت با نگاه بیان شده از عوارض فعل مکلف خواهد بود که مسئله‌ای فقهی محسوب می‌شود؛ در حالی که اگر مسئله‌ای راجع به ذات، صفات و یا افعال الهی باشد، کلامی و در صورتی که به وجود ناظر گردد، آن مسئله فلسفی خواهد گشت.

تعیین جایگاه ولایت در فقه براساس قلمرو بحث ولایت

ولایت در دو حوزه و قلمرو قابل بررسی است: ولایت در حوزه خداوند به عنوان خالق هستی؛ و ولایت در حوزه انسان به عنوان مخلوق.

قلمروی اول. ولایت در حوزه خداوند

بحث از ولایت خداوند بحثی کلامی است. چراکه «الولی» از زمره اسماء خداوند بوده و ورود به این گونه از مباحث و وظیفه متکلمان است. بنابراین در دایره فقه به عنوان اولی بحث از ولایت الهی داخل نمی‌گردد و چنانچه این مبحث مورد توجه قرار گیرد به عنوان ثانوی و به جهت روشن شدن مباحث وابسته به آن است. اکنون به دلیل آنکه بخشی از مسایل فقهی وابسته به روشن بودن این موضوع است، به صورت خلاصه متعرض خواهیم شد. کما اینکه برخی از اکابر فن به آن پرداخته‌اند.

اثبات ولایت و حاکمیت الهی از طریق صفت مالکیت

این استدلال توسط محقق اصفهانی رحمته الله علیه اقامه گردیده است. وی در این باره می‌نویسد: «ثبوت شیئی برای شیء دیگر به دو گونه است: «ثبوت حقیقی»، «ثبوت اعتباری». گاهی در یک قضیه، محمول برای موضوع به صورت حقیقی ثابت است و گاهی محمول به دلیل آنکه برای موضوع به صورت حقیقی وجود ندارد، ثبوتش به نحو اعتباری و جعلی تحقق می‌یابد.



بنابراین اگر محمول برای موضوع به صورت حقیقی وجود داشته باشد، در این صورت «اعتبار» لغو می‌گردد. خداوند مالک هستی است و ملکیت و سلطنت او بر هستی و معلولات، اعتباری نبوده بلکه به صورت حقیقی است. او بر همگان احاطه دارد و این احاطه وجودی است؛ زیرا وجود موجودات همان ایجاد خداوند است و به این سبب موجودات به ذات خویش با حق متعال مرتبط می‌شوند و ولایت خداوند نیز به ذات موجودات ثابت می‌گردد و نیازی به اعتبار آن نیست. تمامی موجودات به سبب ارتباط وجودی که با خداوند دارند، مورد احاطه اویند و در ظل سلطنت و قدرت او مغلوب و مقهورند. موجودات تغییر می‌کنند. تغییر وجودی آنان جز به ایجاد الهی نیست. او است که هر لحظه وجودی افاضه می‌نماید و موجودیت هر موجودی ادامه می‌یابد. این ارتباط وجودی میان موجودات و خداوند خاستگاه سلطنت، احاطه و شهود خداوند است.^۱

برهان بر اساس فقر ممکن الوجود

در این رابطه محقق آل بحر العلوم استدلالی در «بلغة الفقیه» ارایه کرده است و می‌نویسد: «کامل‌ترین و قوی‌ترین ولایت، ولایت خداوند است. ماسوای خداوند ممکن‌الوجودند. ممکن‌الوجود در تمام شئون و در جمیع اطوار خود به واجب‌الوجود نیازمند است. این نیاز همه‌جانبه، او را مقهور سلطنت و قدرت الهی قرار داده است. ممکن‌الوجود در اصل وجود دارای استقلال نیست؛ زیرا ممکن بالذات و موجود بالغیر است. قدرت خداوند بر امور ممتنع تعلق نمی‌گیرد. تعلق‌نگرفتن قدرت الهی به جهت نقص و عدم قابلیت متعلق است نه آنکه قصوری در تعلق قدرت الهی باشد و اگر نقص در متعلق نمی‌بود خداوند بر هر چیزی قدرت داشت»^۲.

۱۲. اصفهانی، محمدحسین، حاشیة کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۳۹.

۲. آل بحر العلوم، سیدمحمد، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۳.



قلمروی دوم. ولایت در حوزه انسان

سخن از «ولایت در حوزه انسان» غرض اصلی فقها است. این مسئله با تکیه بر مبحث ولایت الهی قابل ارایه است.

شیخ انصاری در این باره می‌گوید:

بر اساس اصل «هیچ کس از مخلوقات بر دیگران ولایت ندارد»، اگر فردی بخواهد در نفوس و اموال دیگران تصرف نماید، منوط به این است که خداوند به او این اذن را داده باشد. چراکه طبق ادله عقلی و نقلی، ولایت از آن خداوند بوده و فقط او «صاحب ولایت» است. بنابراین در فقه اصل اولیه، «عدم ولایت فرد بر دیگران» است. بر این اساس شیخ انصاری می‌نویسد: «مقتضی الاصل عدم ثبوت الولاية لأحد.»^۱

بررسی و تبیین ولایت پیامبر و ائمه طاهرين علیهم السلام در کلام شیخ انصاری و محقق خویی

الف. دیدگاه شیخ انصاری در تبیین ولایت پیامبر و ائمه طاهرين علیهم السلام

سرچشمه ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام، همانا ولایت الهیه است. شیخ انصاری خروج این ولایت را از تحت اصل به واسطه ادله اربعه زیر بیان نموده است:

۱. استدلال به آیات شریفه برای اثبات ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام

آیات متعددی این ولایت را اثبات می‌کند. در ذیل به سه آیه اشاره می‌شود.

آیه اول: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲

در این آیه شریفه به مفهوم حصر حاصل از انما می‌شود استدلال کرد که ولایت منحصر در الله تعالی، رسول الله صلی الله علیه و آله و «الذین آمنوا» است. اگرچه این آیه شریفه به ائمه اهل بیت علیهم السلام تصریح نکرده، اما در روایات مقصود از الذین آمنوا که اهل بیت علیهم السلام هستند، به روشنی بیان شده است.

۱. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب (ج اسماعیلیان)، ج ۲، ص ۳۱.



آیه دوم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ در این آیه شریفه نیز فعل امر یعنی «أطيعوا» استعمال شده که دلالت بر وجوب می‌کند. بنابراین اطاعت از خداوند، رسول و اولوالأمر واجب خواهد بود. نکته‌ای که مطرح است اینکه: چرا در این آیه دو بار فعل «أطيعوا» تکرار شده است؟ در پاسخ باید گفت که وجوب اطاعت خداوند به حکم عقل ثابت است و ذکر آن در آیه شریفه از باب ارشاد به حکم عقل است؛ اما فعل امر درباره رسول الله ﷺ و «أولى الأمر» مولوی است. به همین دلیل فعل تکرار گردیده است.

آیه سوم: «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم»^۲ این آیه شریفه به نحو جمله خبریه استعمال شده است. چنانکه در مباحث اصولی براساس مسالک مختلف بیان گردیده، جمله خبریه نیز می‌تواند بر طلب دلالت نماید.^۳ مسئله در کیفیت دلالت آن بر طلب است اما در اصل قابلیت جمله خبریه بر افاده طلب تردیدی وجود ندارد؛ بلکه برخی آن را اقوی از جمله انشائی در این دلالت دانسته‌اند. آنچه از این آیه شریفه استفاده می‌شود آن است که «أولى بالمؤمنين» یعنی اولویت و ترجیح نبی بر مؤمنین به نحو باید و الزامی است، به این صورت که «يجب على المؤمنين ترجيح النبي على أنفسهم».

۲. استدلال به سنت بر ولایت پیامبر و ائمه عليهم السلام

شیخ انصاری برای اثبات این ولایت به روایاتی اشاره نموده است. به عنوان تیمن جستن به سنت نبوی به ذکر یک روایت اکتفا می‌شود و الا چنانکه «بلغه الفقيه» بیان نموده، روایاتی که بر ولایت پیامبر و امامان عليهم السلام دلالت می‌نماید، از نظر معنوی متواتر است. این روایت خطبه رسول اکرم ﷺ در روز غدیر خم است که به نقل خاصه و عامه ثابت

۱. نساء: ۵۹.

۲. احزاب: ۶.

۳. هاشمی، سید محمود، بحوث فی علم الاصول، ج ۲، ۵۵-۵۹.



است. آن حضرت در آغاز از مسلمانان بر ولایت خود اقرار گرفته سپس ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان فرموده است: «قال: أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ. قالوا: بلى. قال: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۴

مفاد این روایت شریف، به خصوص با توجه به صدر آن و اقراری که مسلمانان نسبت به ولایت خویش گرفته، این است که: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَلْيَكُنْ هَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

۳. استدلال به اجماع

استدلال به اجماع در اثبات ولایت امری واضح به شمار می آید. البته مشخص است که بر ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان امت اسلامی اجماع واقع گردیده است. بنا بر سخن شیخ انصاری باید گفت در باب ولایت امامان علیهم السلام در تاریخ امامیه هیچ فردی منکر آن نبوده و خلافت شان در میان امامیان اجماعی، مورد استدلال و پذیرش بوده است.

۴. استدلال به عقل مستقل و غیرمستقل

۴-۱. استدلال به عقل مستقل

شیخ انصاری می نویسد: پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از منعمان محسوب می شوند. شکر منعم واجب است. پس اطاعت ایشان نیز واجب است. چراکه اطاعت از زمره شکر واجب به شمار می رود.

محقق خوئی با نگاهی منتقدانه می آورد بحث در اثبات وجوب شرعی اطاعت به نحو مولوی برای پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است؛ اما آنچه دلیل عقلی اثبات می نماید، صرفاً وجوبی عقلی است. تفاوت میان وجوب شرعی و عقلی در استحقاق عقاب و عدم استحقاق آن است. نهایت چیزی که در قبال معصیت از حکم عقلی در مثل وجوب شکر منعم مطرح است، حرمان از نعمت است و در آن سخن از عقاب به میان نمی آید و در پی ترک شکر جز حرمان چیز دیگری

۴. امینی، عبدالحسین، الغدير في الكتاب والسنة والأدب، ج ۱، ص ۱۵۹.



نصیب عبد منعم نمی‌گردد؛ درحالی‌که آنچه عبد را مستحق عقاب می‌سازد، ترک و جوب شرعی و مخالفت با آن است.

این مسئله در بحث «وجوب معرفت‌الله» نیز به میان آمده است. در این مبحث نیز بیان گردیده که وجوب شرعی معرفت‌الله از دلیل عقلی استفاده نمی‌شود. زیرا بهره عقل جز ادراک نیست و حکم به الزام و وجوب، از آن عقل نیست. عقل تعظیم حق متعال را به خاطر نعمت‌هایی که عطا فرموده، حسن می‌شمارد؛ اما دیگر دلالتی بر این نکته ندارد که در صورت عدم شکر، عبد معاقب خواهد بود؛ بلکه نهایت این عدم شکر را فقط حرمان نعمت می‌داند. به این ترتیب از دلیل عقلی، وجوب شرعی معرفت‌الله استفاده نمی‌شود تا چه رسد به اینکه وجوب اطاعت ائمه علیهم‌السلام در امر شخصی آنان به دست آید. بنابراین دلیل عقلی بیان شرعی نیست تا بتواند وجوب شرعی اطاعت را اثبات نماید. از طرف دیگر قاعده قبح عقاب بلا بیان در مقام جاری است. به جهت قاعده مزبور وجوب اطاعت را از باب دفع ضرر و عقاب محتمل هم نمی‌توان مطرح نمود. قاعده قبح عقاب بلا بیان در مبحث وجوب معرفت‌الله مطرح نمی‌شود. زیرا بیان، قبل از معرفت ممکن نیست و احتمال عقاب عبد بدون بیان نیز ضعیف است. بنابراین وجوب معرفت از باب دفع ضرر محتمل یا عقاب محتمل ضعیف است. لذا محصل کلام آن است که عمده ادله در مقام آیات و روایات می‌باشند.^۱

۲-۴. استدلال به عقل غیرمستقل

براساس ادله شرعی، رابطه پدری و فرزندی مقتضی اطاعت فی الجمله فرزند از پدر است. امامت بنابر اولویت، هیمن اقتضا را دارد؛ چراکه امامت در مقایسه با پدر، از حق عظیم‌تری حکایت می‌کند.

۱. در مقام ارایه مباحث، به دنبال مناقشه در سخن بزرگان نیستیم؛ لذا وجه ارتباط سخن محقق خوئی با کلام شیخ انصاری و اشکالاتی که بر بیان ایشان به نظر می‌رسد، خارج از فرصت این جلسه است و ما از آن صرف نظر می‌کنیم.



ب. دیدگاه محقق خوئی در تبیین ولایت پیامبر و ائمه طاهرين علیهم السلام

محقق خوئی^۱ بحث در ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام را در چهار بخش بررسی کرده است: ولایت تکوینی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام؛ ولایت تشریحی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام؛ اوامر و نواهی آنان که مربوط به احکام شرعی و در راستای تبلیغ دین است که نافذ بوده و تبعیت از آنان واجب است؛ و وجوب اطاعت از اوامر شخصی آنان.

در زیر به توضیح هر یک خواهیم پرداخت.

۱. ولایت تکوینی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

پیامبر و ائمه علیهم السلام واسطه در ایجاد مخلوقات هستند. به برکت آنان مخلوقات دیگر وجود یافته‌اند. اگر این ذات‌های مقدس نبودند، هیچ‌یک از مردمان خلق نمی‌شدند. آنان دلیل خلقت انسان‌ها و واسطه افاضه بر آنها می‌باشند. این ولایت از قبیل ولایت خداوند بر مخلوقات و ولایتی ایجاد و در طول آن واقع است و از مرتبه‌ای ضعیف‌تر از ولایت الهی برخوردار است. آنان از ولایتی باطنی بهره می‌برند. به سبب وجود این ولایت، قادرند تا به اذن الهی در همه مخلوقات تصرف کنند. در پیشینه فلسفی به بخشی از نظریات در این باب اشاره گردید.

۲. ولایت تشریحی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

این ولایت اعتباری و به دو صورت مورد بحث قرار می‌گیرد:

ولایت تشریحی به معنای استقلال در تصرف نسبت به اموال و نفوس مردمان؛ و توقف تصرف غیر بر اذن امام علیه السلام.

صورت اول: ولایت تشریحی به معنای استقلال در تصرف نسبت به اموال و نفوس مردمان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند به ولایت منصوب شده‌اند. ولایت جعل شده برای

۱. توحیدی، محمدعلی، تقریرات درس آیه‌الله العظمی سید ابوالقاسم موسوی خوئی، مصباح الفقاهة ج ۵، ص ۳۵-۴۱.



آنان دارای معانی‌ای است. از آن جمله اینکه والی به واسطه ولایت تشریحی می‌تواند در امور اختیاری و اموال دیگران تصرف کند. آنان در این تصرف از سوی خداوند متعال اذن یافته‌اند. بنابراین در مقام اعمال این ولایت نیاز به اذن هیچ مخلوقی ندارند.

این معنا از سوی فقها مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته است. فقها در این نوع از ولایت هیچ‌گونه اختلافی ندارد. آیه شریفه: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» بر این امر دلالت می‌کند. آنچه از واژه «أولی» استفاده می‌شود، اولویت در تصرف است. به این نحو که پیامبر ﷺ در مقام تصرف بر نفوس و اموال دارای ولایت است. امام نیز می‌تواند در نفوس و اموال مردمان تصرف کند. او می‌تواند اموال آنان را به فروش برساند. تمامی این تصرفات برای پیامبر و امام به واسطه جعل ولایت بوده است.

از مجموعه ادله که در باب ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام رسیده ظاهر می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آن حضرت این نوع از ولایت را که به معنای خلافت و جانشینی است جعل نموده و در این جعل همین اولویت را نیز برای ایشان به اثبات رسانیده است.

ممکن است سؤالی به نظر آید که با وجود ولایت تکوینی چه نیازی به جعل ولایت تشریحی بوده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که: ولایت تشریحی، ولایتی اعتباری است این ولایت در فصل و آثار از ولایت تکوینی متمایز می‌گردد. آثار وابسته به آن نیز از همین قبیل است. یعنی آثار این ولایت از سنخ اعتباری است. در نتیجه منافاتی با ولایت تکوینی و آثار آن پدید نمی‌آید. گرچه بر اساس ولایت تکوینی که مرتبه ضعیف‌تر از ولایت الهی است، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بر هستی سلطنت دارند؛ اما این قبیل از سلطنت، ملکیت از نوع اعتباری را اثبات نمی‌کند. در نتیجه هر ولایتی آثاری از سنخ خود خواهد داشت. به این ترتیب با جعل ولایت تشریحی برخی از آثار بر آن ترتب می‌یابد که از قبیل آثار ولایت تکوینی نیست؛ مانند اینکه ملکیت خاص نسبت به برخی اموال برای اهل بیت علیهم السلام وجود داشته یا ملکیت بر انفال، خمس و... از سوی خداوند برایشان جعل گردیده است. از خصوصیات و آثار دیگر این ولایت آن است که به واسطه این جعل دانسته می‌شود که ولایت حاکم شرعی از رشحات ولایت خداوند بوده و ولایت ولات امر



به معنای تکوینی نیست؛ بلکه از شئون ولایت به معنای دوم یعنی ولایت تشریحی است.^۱

صورت دوم: توقف تصرف غیر بر اذن امام علیه السلام

بحث دیگری که مطرح می‌شود آن است که اگر افراد دیگری در صدد تصرف در امور اختیاری، اموال و نفوس دیگران باشند، آیا آنها نیز می‌توانند بدون اذن اقدام به چنین تصرفاتی بنمایند؟ این بحث در قالب معنای دوم ولایت تشریحی مورد بررسی قرار گرفته است. کسانی که متعرض این معنا شده‌اند می‌نویسند: جعل ولایت برای پیامبر و امامان علیهم السلام به این معنا است که افراد دیگر در مقام تصرف‌های یادشده باید از ولی الهی اذن بگیرند.

شیخ انصاری رحمته الله علیه این مبحث را به دو بخش تقسیم می‌کند: اول. مواردی که دلیل خاص بر رجوع به معصوم علیه السلام وجود دارد؛ و دوم. مواردی که چنین دلیلی اقامه نگردیده است. وی مورد اول را با دلایل نقلی اثبات نموده و بر ظهور عرفی استدلال می‌کند. دلایل نقلی بر دو قسم است:

قسم اول. استدلال به آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ دلالی که در متن آنها از واژه‌های «اولی الامر» استفاده شده، عرفاً ظهور در این امر دارد که اقتضای ولایت امری، مراجعه مردمان به ولی امر در مواردی است که این ولایت امری آن را می‌طلبد.

طبق بیان شیخ، پیامبر و امامان علیهم السلام به دلیل آیات شریفه، والیان امور بوده‌اند. بنابراین به جهت ولایت امری باید در آنچه از شئون و امور وابسته به این منصب است و دیگران می‌خواهند به آن شیوه اقدام کنند، باید به آنان اذن بدهند. پس رجوع به امام و دریافت اذن، لازم و شرط این قبیل تصرف‌ها است.

۱. اصفهانی، محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۴۰.

۲. نساء: ۵۹.



قسم دوم. استدلال به روایت امام رضا علیه السلام: «عن العلل بسنده إلى الفضل بن شاذان عن مولانا أبي الحسن الرضا علیه السلام في علل حاجة الناس إلى الإمام علیه السلام حيث قال بعد ذكر جملة من العلل: و منها انا لانجد فرقة من الفرق و لامله من الملل، بقوا و عاشوا إلا بقیم و رئیس اما لا بد لهم منه فی أمر الدین و الدنيا فلم یجز فی حکمة الحکیم ان یترک الخلق بما یعلم أنه لا بد لهم منه و لا قوام له إلا به.»

این روایت شریفه و مشابه آن بر همان تقریبی اشاره دارند که از شیخ بیان گردید؛ به خصوص در باب مصالحی که مطلوب شارع است. مصالح و مطلوب‌هایی که نباید ترک شوند؛ مانند حدود، تعزیرات، تصرف در اموال قاصران و... که روایات ویژه‌ای بر آنها دلالت نموده و آنها را از وظایف خاص ولی امر به شمار آورده است. بنابراین بدون اذن او نمی‌توان اقدام به آنها کرد. اما در مورد دوم آمده است: «لاعموم یقتضی اصالة توقف کل تصرف علی الإذن». دلیلی که عمومیت آن اذن در هر تصرفی را اقتضا نماید و اصل را بر اذن در تصرف قرار دهد، وجود ندارد. نتیجه آنکه اصل، «عدم اشتراط» است. چون اگر عامی وجود نداشته باشد که اصل اشتراط تصرف بر اذن معصوم علیه السلام را بیان کند، نقیض آنکه «عدم اشتراط تصرف» است باید ثابت باشد. بنابراین اصل، عدم اشتراط است مگر آنکه بتوان به دلیلی از آن خارج شد. شیخ به سراغ اطلاق ادله رفته و نتیجه می‌گیرد: رئیس هر قومی بنابر آنکه ولی امر آنان است مورد رجوع مداوم است. پس هرگاه اتفاقی واقع شود، مرجع اصلی، ولی امر است. حال اگر رجوع به «ولی» در موردی مشکوک باشد، باید به این امور توجه نمود:

اگر اطلاعاتی وجود داشته باشد که جواز تصرف را بیان کند یا اطلاعاتی وجود داشته باشد که از این تصرف منع کند، باید به آن عمل کرد.

و اگر اطلاقی وجود نداشت، باید به اصول عملیه رجوع نمود؛ اما استدراک‌ی نیز بر اساس فرض تمکن از دست‌یابی به ولی مطرح می‌شود که به این صورت است: «لکن حیث کان الکلام فی اعتبار إذن الإمام أو نائبه الخاص مع التمکن منه لم یجز إجراء الأصول لأنها لا تنفع مع



التمکن من الرجوع الی الحجة و إنما تتفع مع عدم التمكن من الرجوع لبعض العوارض^(۱).
محقق خوئی رحمته الله نیز در این بحث با تأسی به کلمات شیخ در توضیح و تکمیل آن چنین بیان می‌دارد که در مبحث ولایت؛ به معنای توقف تصرف غیر بر اذن امام علیه السلام به اموری باید توجه کرد: گاهی دلیلی وجود دارد که به صورت صریح جواز تصرف غیر را متوقف بر اذن امام علیه السلام می‌داند، به نحوی که اگر اجازه ای صادر نشود، تصرف جایز نیست. مثل آنچه در باب حدود و مانند آن رسیده است.

و گاهی نیز اطلاق دلیلی تصرف غیر را مشروط به اذن امام علیه السلام می‌داند؛ مانند قصاص، قتل نفس به خاطر حد، اجرای حدود دیگر و تعزیرات.

اطلاق دلایلی که بر این امور اقامه شده، بر حرمت ایذاء غیر و عدم جواز تصرف در مال غیر یا خود او دلالت می‌نماید. نتیجه این اطلاق آن است که به منظور تصرف در هر یک از امور یادشده اذن امام علیه السلام لازم و شرط است.

و گاهی نیز دلایلی وجود دارد که اطلاق آن، بر مشروط نبودن تصرف به اذن امام علیه السلام دلالت می‌نماید. مثل شک در مشروط بودن خواندن نماز میت بر اذن امام علیه السلام. اطلاق ادله اقامه نماز میت، و جوب آن را بر هر یک از افراد به صورت کفایی و بدون اشتراط آن به اذن امام علیه السلام بیان می‌نماید.

ایشان بعد از بیان محورهای بالا می‌گوید:

اگر دسترسی به امام علیه السلام یا نائب خاص او به نحوی که از او راجع به حکم قضیه پرسش گردد، وجود داشته باشد، باید چنین نمود. در غیر این صورت «اصل» در موارد مختلف متفاوت است. اگر در مقام، تکلیف، مشکوک و مردد بین واجب منجز یا مشروط به اذن امام علیه السلام باشد، اصل عدم و جوب است. زیرا علمی به وجوب آن عمل وجود ندارد. بنابراین اصل برائت جاری شده و آن وجوب را دفع می‌کند؛ اما اگر وجوب تکلیفی، معلوم و منجز باشد، ولی در اعتبار اذن امام علیه السلام برای صحت آن عمل شک گردد، اصل عدم اشتراط اذن است. بنابراین آن عمل به نحو



واجب مطلق خواهد بود؛ مثلاً علم به وجوب نماز میت بر هر فردی مسلم است اما شکی نیز در بی آن ایجاد می‌شود که: آیا بدون اذن امام علیه السلام یا نایب خاص او آن عمل صحیح است یا خیر؟ که «اصل عدم اشتراط»، نماز میت را واجب مطلق می‌سازد. بنابراین مفاد اصل عملی در تمام موارد یکسان نیست بلکه در بعضی موارد نتیجه آن مشروط بودن به اذن امام علیه السلام و در بعضی موارد دیگر عدم اشتراط به آن را بازگو می‌نماید. به این ترتیب کلام شیخ بر یکنواخت بودن اصل عملی در تمام موارد ناتمام است.

نتیجه کلام شیخ و محقق خوئی

شیخ، اقامه نماز میت توسط معصوم را از باب اولویت حق وی، از زمره موارد رجوع به ولی امر دانسته است. البته دیگر توضیحی راجع به «إذا حضر سلطان من سلطان الله» که در روایت آمده، در کلام شیخ مطرح نشده است. خصوصاً که «إذا حضر» در متن مکاسب شیخ نیز نیامده است. علاوه بر اینکه اصل را نیز بر «عدم اشتراط اذن» دانسته است؛ اما محقق خوئی، با تمسک به اطلاق ادله نماز میت، این اطلاق را نافی اشتراط اقامه نماز به اذن معصوم می‌داند. سپس با توجه به عبارت «إذا حضر» می‌فرماید: «لا یدل علی الاشتراط قوله السلطان احق بذلك فإنه کان السلطان حاضراً وراء ان یصلی فلیس لأحد ان یمنع من ذلك حتی الوارث لکونه احق بذلك فلا دلالة فیه ان اقامة صلاة الميت مشروط یاذن الإمام حتی مع التمكن من ذلك.»^۱ افزون بر این امر، چنانکه بیان گردید وی جریان اصول را نیز به حسب موارد، متفاوت می‌داند.

۳. ولایت به معنای وجوب اطاعت از او امر و نواهی مرتبط با احکام شرعی

در باره ولایت به معنای وجوب اطاعت از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در احکام شرعی که به مقام تبلیغ بازمی‌گردد، محقق خوئی رحمته الله فرموده است: در این قسمت قیاس مسئله با خود آن وجود دارد؛ زیرا چنانکه در مباحث کلامی بیان گردیده، خداوند، دین، وظایف و تکالیف را بدون

۱. خوئی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة ج ۵، ص ۴۰.



واسطه به سوی مردمان نمی فرستد؛ بلکه در این امر رسولان راستین، واسطه گری نموده و احکام خداوند را به بندگان می رسانند. حال با علم به صدق پیامبری که از سوی خداوند خبر می دهد، دیگر گریزی از وجوب اطاعت او باقی نخواهد ماند. این وجوب، وجوبی شرعی و مولوی است. در مقابل، معصیت او نیز حرام خواهد بود.

۴. ولایت به معنای وجوب اطاعت از او امر شخصی

ظاهراً در وجوب اطاعت او امر شخصی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام که به جهات شخصی آنان بازمی گردد، اختلافی وجود ندارد؛ مانند وجوب اطاعت ولد از والد. علاوه بر اینکه بر این امر آیات روایات و اجماع نیز اقامه شده است. در ذیل به برخی از این دلایل اشاره می شود:

استدلال به آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱

در آیه شریفه، وجوب اطاعت هریک از رسول و اولوالأمر، اطاعت از خداوند نیز به شمار می رود؛ چراکه خداوند به این اطاعت، امر نموده است نه آنکه اطاعت از آنان به این جهت اطاعت از خداوند است که متفرع بر آن است تا امر آن ارشادی گردیده و از مولویت خارج گردد. در اینجا اشکالی به نظر می رسد که وجوب اطاعت از معصوم علیهم السلام در مواردی است که به جهات امامت بازگشت می کند ولی در شئون شخصی امام، اطاعت وجوب ندارد.

به این اشکال این گونه می توان پاسخ گفت که آیه شریفه اطلاق دارد. تقیید وجوب اطاعت به مقام رسالت و امامت وجهی ندارد. علاوه بر این امامت از جهات تعلیلیه بوده و از زمره جهات تقییدیه نیست. بنابراین پیامبر و اهل بیت علیهم السلام از آن جهت که امام و نبی هستند، اطاعتشان در جمیع جهات واجب گردیده است. در نتیجه براساس ادله اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم السلام بدون شبهه اطاعت از شئون و درجات شخصی نیز واجب است.

روایات بسیاری نیز بر این مسئله دلالت می کند که به جهت اختصار از آن می گذریم و برای اطلاع به منابع مربوطه باید رجوع کرد.



برای مطالعه بیشتر

۱. اصفهانی، محمدحسین، حاشیة کتاب المكاسب، چ اول، ۱۴۱۸، دارالمصطفی لإحياء التراث.
۲. آل بحر العلوم، سیدمحمد، بلغة الفقيه، ج ۳، چ چهارم، ۱۳۶۲، منشورات مكتبة الصادق.
۳. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامة، ۱۴۱۷، مؤسسه الهادی، قم.
۴. بهبهانی، سید علی، مصباح الهدیة فی اثبات الولاية، چ چهارم، ۱۴۱۸، مطبعة سلمان الفارسی، قم.
۵. تستری، قاضی نورالله، الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة، چاپخانه نهضت، تهران.
۶. توحیدی، محمدعلی، تقریرات درس آية الله العظمی سید ابوالقاسم موسوی خوئی، مصباح الفقاهة، ج ۵، منشورات مكتبة الداوری، قم.
۷. حیدری، سید کمال، بحث حول الامامه، قم، دارالصادقین ۱۴۱۹.
۸. خمینی، روح الله، مصباح الهدیة الی الخلافة والولاية، تهران: نشر عروج، ۱۳۸۹.
۹. سبحانی، جعفر، ولایت تشریعی و تکوینی در قرآن، قم، ۱۳۸۲.
۱۰. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، «حکمة اشراق»، ج ۲، تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، چاپ ۱۳۷۲، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
۱۱. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، رساله «بزدان شناخت»، ج ۳، باب سوم، فصل اول.
۱۲. شیرازی، صدرالدین، المبدء والمعاد، چ اول ۱۴۲۰، دارالهادی.
۱۳. صافی گلپایگانی، علی، الدلالة الی من له الولاية، مكتبة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷.
۱۴. صدر، محمدباقر، ولایت از دیدگاه عقل و فطرت، ترجمه مهدی آیت‌اللهی، تهران، جهان‌آرا، ۱۳۵۳.
۱۵. کراچکی، محمدبن علی، دلیل النص بخبر الغدير علی إمامة علی أمير المؤمنين عليه السلام، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم.
۱۶. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱، چ اول، ۱۴۰۸، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم.
۱۷. مؤمن قمی، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية او الحكومة الإسلامية زمن حضور المعصوم و زمن الغيبة، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۲۵.